

حوادث

گفت وگو با زورگیر بی رحم از زاویه ای دیگر

عقده‌هایی برای قدرت‌نمایی!

خالکوبی کردم تا همه از من بترسند

سید خلیل سجاد پور - ابتدا برای دعای ناموسی به مشهد آمدم. قرار دعوا داشتیم. من با دوستانم هماهنگ کردم که با خودروی پراید «صمد» شبانه‌وار مشهد شویم اما وقتی دستگیر شدیم، ماجرای زورگیری ی لو رفت و شاکیان گوشی های خودشان را شناسایی کردند که درون خودروی ما بود...

به گزارش اختصاصی روزنامه خراسان، این ها بخشی از اظهارات سرکرده‌یک باند مخوف زورگیری است که شاکیان، صحنه‌های دلهره آمیزی را از چگونگی رویارویی با اعضای این باند خطرناک روایت می کنند.

ماجرای دستگیری اعضای این باند ساعت ۲ بامداد چهاردهم مرداد زمانی آغاز شد که نیروهای گشت نامحسوس کلانتری سناباد مشهد در خیابان دستغیب به یک دستگاه پراید مشکئی رنگ مشکوک شدند که با چسباندن پنبه به برخی شماره های پلاک انتظامی، اعداد آن به شیوه ای بسیار ماهرانه تغییر یافته بود.وقتی نیروهای گشت به سه سرنشین پراید دستور «ایست» دادند، ناگهان ورق بر گشت و



راننده پراید در تاریکی شب پدال گاز را فشرده تا از جنگ پلیس بگریزد اما پس از طی مسافتی، کنترل فرمان را از دست داد و خودرو با بلو که های وسط بولوار در تقاطع خیابان فلسطین برخورد کرد. در این هنگام یکی از سرنشینان پراید قمه ای را بیرون کشید و به طرف مأموران حمله ور شد ولی نیروهای کارآموده تجسس در یک عملیات ضربتی و با استفاده از افشانه «فلن» آن ها را خلع سلاح و دستگیر کرده اند...

در بازرسی از داخل خودروی پراید، تعدادی چاقوی تیز و قمه به همراه چند دستگاه گوشی تلفن همراه کشف شد و متهمان با دستور

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با

ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با

ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با

ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با

ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با

ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

پلیس قرار گرفت و با جویی از سه عضو دیگر باند در حالی ادامه یافت که تحقیقات در باره گوشی های کشف شده از خودروی متهمان، ماجرای این پرونده را به زورگیری های مخوف مشهد گره زد. با شناسایی مالکیکی از گوشی ها مشخص شد که زورگیران خطرناک با

ز خمی کردن جوانی در منطقه الهیه مشهد، گوشی تلفن و ۳۰۰ هزار تومان وجه نقد اوار در نیمه شب زورگیری کرده اند...

این گزارش حاکی است، در حالی که تحقیقات افسران زیده دایره تجسس از اعضای این باند خطرناک ادامه داشت و آنان برای مشاوره های

روان شناختی در دایره مددکاری اجتماعی کلانتری آماده می شدند، سرکرده این باند مخوف در گفت وگویی متفاوت به سوالات خبرنگار روزنامه خراسان نیز پاسخ داد. آن چه می خوانید نتیجه گفت وگو با زورگیری خطرناک است که همه اعضای بدنش را خالکوبی کرده

بودند!مورز زیده داشت اما نگاهش ترسناک و رعب آور بود به طوری که گویی معدنی از خشم و کینه و نفرت است. وقتی هدف از مصاحبه را برایش بازگو کردم بایی اعتنایی خاص گفت: دیگر هیچ چیز و هیچ کس بر ایم مهم نیست! این حرف ها چه فایده ای دارد که هم وقت مرا

می گیرید و هم خودتان را خسته می کنید! این دفتر و دستک را جمع کنید و ما را به حال خودمان بگذارید! زمانی که من زیر مشث و لگدهای پدرم می شکستم و غرورم لگدمال می شد، شما کجا بودید؟ وقتی من و خواهرم

اشک ریزان تلاش می کردیم تا مادرمان را از کتک های مرگبار پدرم نجات دهیم، شما چه می کردید؟ من از همان دوران کودکی آموختم که باید خشن و خطرناک باشم تا دیگران از من حساب ببرند! من این خشم و نفرت را از پدرم آموختم و...

خیلی عصبانی هستی، قصد داری از مردم انتقام بگیری؟
من که تباه شده ام! باید هم انتقام بگیرم!

برادر و خواهرت چند ساله هستند؟
برادرم ۱۶ سال دارد و خواهرم ۲۰ ساله است.

مشغل و حرفه ای هم داری؟ فقط کمی کشاورزی کنی.
سواد چی؟ درس خوانده ای؟ تا کلاس پنجم ابتدایی تحصیل کردم بعد ادامه ندادم!

چرا؟ دلم می خواست درس بخوانم، آدم

خودت هم مصرف می کنی؟ بله!
چه نوع موادی استعمال می کنی؟ بگو چی مصرف نمی کنی؟ پاسخش راحت تر است! شیر، تریاک، بنگ، مشروب، شیشه و... هنوز هم بگم!

مادرت هم مواد مصرف می کند؟ او آدم بدبختی است که پدرم هر بلایی به سرش آورد، دم زن زد! فقط سکوت کرد. بعد از ۲۵ سال زندگی مشترک هنوز خارج شهر رانندیده است.

یعنی با هم اختلاف دار ند؟ نه! فقط در خانه مانند یک کارگر کار کرده است! حتی سریک

سفره با پدرم غذا نخورده چرا که پدرم همواره با دوستان معنادش وقت صرف می کند و غذای مرا هم پای منقل می خورد! مادرم حتی با شوهرش برای سیزده بدر هم بیرون نرفته، در واقع نمی تواند برای خودش از مغازه یک جفت جوراب بخرد!

پس چرا در این سال ها طلاق نگرفت؟ بین بد و بدتر انتخاب کرد.

بیش از ۱۰ بار تا مرز طلاق رفت اما باز هم به خاطر فرزندانش برگشت. خانواده ات می دانند به جرم زورگیری دستگیر شده ای؟ بار اولم که نیست حتما می دانند.

سابقه دز هسستی؟ بله! ۳ سابقه کیفری دارم.

به چه جرمی؟ نزاع و درگیری و جعل اسکناس.

یعنی اسکناس جعل کردی؟ پول های جعلی را در بازار خرج کردم که به همین دلیل ۴۰ روز در زندان بودم. برای دعوی ناموسی هم زندانی شدم! بار یک هم سر پدرم را شکستم!

اختصاصی خراسان

چرا پدرت را کتک زدی؟ به خاطر خواهرم! چون قبلا هشدار داده بودم که او را نزد خلافکاران نفرستد ولی گوش نکرد من هم آن زمان ۱۶ ساله بودم که فلاسک چای را بر سرش کوبیدم و بعد به سراغ خلافکار محله رفتم و او را هم زخمی کردم.

چرا این همه روی اعضای بدنت خالکوبی کرده ای؟ باید همه بفهمند که من قدرت دارم (باید مردم با دیدن این تصاویر از من بترسند فقط به همین دلیل خالکوبی کرده ام).

طرح ها و تصاویر خالکوبی را چگونه انتخاب می کنی؟ هر تصور و افکاری که در ذهنم جاری شود یا دردی به سراغم بیاید، تصویر آن را خالکوبی می کنم.

حتی این سلاح ها را؟ بله! حتی اسلحه!

چرا می خواهی مردم از تو ترسند؟ به خاطر این که من دنیایی از عقده ام. آن قدر تحقیر شده ام کتک خوردم که حالا می خواهم انتقام بگیرم! فرقی هم نمی کند چه کسی در مسیرم قرار بگیرد!

انتقام عقده هایت را از مردم می گیری؟ بله! خوب به خاطر دارم در کلاس اول ابتدایی قرار بود از طرف مدرسه به اردو برویم ولی باید نفری ۵۰ تومان پول می دادیم! ثابت نام کنیم. روز شماری می کردم تا زمان اردو فرا برسد. وقتی به پدرم گفتم ۵۰ تومان بدهد! چند سیلی به صورتم زد و گفت: این هم پول!

دو روز گریه می کردم. پدر بزرگم یک کیلو عدس داد تا آن را بفروشم و برای اردو ثبت نام کنم اما پدرم پول عدس ها را هم از من گرفت و گفت: برو برایم شیر، بخر! آن روز تا چشم کار می کرد به اتوبوس نگاه کردم که از من دور می شد و من شادی بچه های همکلاسی ام را که می دیدم، با خودم می گفتم روزی از همه شما انتقام می گیرم! ولی هیچ کس از من نپرسید چرا اردو نرفتی؟ باید آن روز این سوال را از من می پرسیدند نه امروز که یک زورگیر سابقه دار هستم!



زورگیری و خلاف را از چه زمانی شروع کردی؟ از ۱۵ سالگی. از همان زمانی که من هم مانند دیگر بچه های می خواستم پول توجیبی داشته باشم! به تفریح بروم و شاد باشم!

کلام آخر! به جای این که با امثال من بعد از ارتکاب جرم مصاحبه کنید، بروید در مدارس دانش آموزانی را که سرگذشتی مانند من دارند، پیدا کنید و مشکل آن ها را بررسید قبل از آن که مانند من به یک زورگیر خطرناک تبدیل شوند و از مردم انتقام بگیرند! آن ها را بیایید و به زندگی خانوادگی هر کدام سرزنید تا وقتی بزرگ شوند با دست بند و پایند جلوی شما ننشینند!

به گزارش خراسان، زورگیر ۲۲ ساله این حرف ها را گفت و بدون خدا حافظی اتاق را ترک کرد.

«کله پاچه» جان زن تهرانی را گرفت!

یک زن تهرانی بر اثر خوردن کله پاچه خفه شد و به کام مرگ رفت! به گزارش تسنیم، چهارشنبه شهرپور جاری، مأموران پلیس در تماس تلفنی با «محمد جواد شفیعی» بازپرس ویژه قتل شعبه پنجم دادسرای امور جرایم جنایی، دقیقه بعد به کام مرگ فروخته است.

به گزارش تسنیم، با دستور محمد جواد شفیعی، بازپرس ویژه قتل شعبه پنجم دادسرای امور جرایم جنایی، جسد متوفی برای بررسی های بیشتر به پزشکی قانونی منتقل شد و تحقیقات درباره این پرونده ادامه دارد.

یک شنبه ۱۳ شهریور ۱۴۰۱

۷ صفر ۱۴۴۴، شماره ۲۱۰۳۵

روزنامه صبح ایران

در امتداد تاریکی

فرجام یک ازدواج اشتباه!

۱۱ سال قبل مادرم التماس می کرد که مسیر اشتباهی را برای ازدواج در پیش گرفته ام اما من کور و کر بودم و جز رسیدن به آن جوان تبعه خارجی به چیز دیگری فکر نمی کردم تا این که...

به گزارش روزنامه خراسان، زن ۲۶ ساله در حالی که بیا می کرد یک عاشقی احمقانه در دوران نوجوانی همه عمرش را به تباهی کشید، اشک ریزان به مشاور و مددکار اجتماعی کلانتری امام رضا(ع) مشهد گفت:

در یکی از شهرک های حاشیه نشین تهران به دنیا آمدم. پدرم راننده تریلر بود و روز و شب های زیادی را در جاده های کشور به سر می برد ولی درآمد زیادی نداشت به طوری که روزگار ما به سختی می گذشت. با وجود این، خانواده ۹ نفره ما که من کوچک ترین آن ها بودم در آرامش زندگی می کردیم تا این که روزی صدای شیون و گریه در خانه ما بلند شد، همه اطر افیان مرا در آغوش می گرفتند و اشک می ریختند. آن ها می گفتند پدرم بر اثر تصادف در جاده جان خود را از دست داده است. آن زمان من ۶ سال بیشتر نداشتم و تنها به

خاطر گریه های دیگران گریه می کردم و معنی «مرگ» را به خوبی نمی فهمیدم. بعد از مرگ پدرم زندگی ما به هم ریخت چرا که مادرم از عهده تامین هزینه های هفت فرزند قد و نیم قد نمی آمد. اگر چه بعد از مدتی و برای دادگاه «دیه» پدرم را گرفتیم اما به گفته مادرم این مبلغ نیز نتوانست گره های زیادی را از مشکلات مالی ما باز کند چرا که دیگر منبع درآمدی نداشتیم و از همین پول خرج می کردیم. در این شرایط مادرم دست به کار شد و با پیشنهاد یکی از دوستانش هدایت کاروان های مسافرتی به مشهد را به عهده گرفت و از این طریق درآمد کسب می کرد. من هم پای ثابت همین مسافرت ها بودم و به مادرم کمک می کردم. خلاصه در یکی از همین سفرها بود که با «احمدعلی» آشنا شدم. او کارگر خدماتی در یکی از مهمانسراهای مشهد بود و به من

ایراز علاقه می کرد. آن زمان ۱۴ سال بیشتر نداشتم و پای در دل این جوان تبعه خارجی می نشستم که ۱۲ سال از من بزرگ تر بود. وقتی فهمیدم او نیز در کودکی پدرش را از دست داده است، بیشتر به علاقه مند شدم چرا که احساس می کردم او هم مانند من با سختی های زندگی دست و پنجه نرم کرده است. بالاخره خیلی زود دل باخته احمدعلی شدم. ارتباط تلفنی ما در حالی شروع شد که در سفر به مشهد او را پنهانی ملاقات می کردم و در باره سختی ها و مشکلات زن دگی سخن می گفتمیم. مادرم وقتی متوجه این ارتباط من با این جوان افغانستانی شد که دیگر نصیحت هایش فایده ای نداشت، من در آن سن کور و کر بودم و جز ازدواج با احمدعلی به هیچ چیز دیگری نمی اندیشیدم. مادرم اشک ریزان التماس می کرد که فرجام ازدواج با اتباع بیگانه بسیار تلخ است ولی من اشک های مادرم را نیز نمی گفتمیم. حتی وقتی موضوع ازدواج را با مادرم در میان گذاشتم، او مرا در آغوش کشید و در حالی که دستم را می بوسید، به پایم افتاد و برای آخرین بار ملتسانه از من خواست به عاقبت این عشق پوشالی فکر کنم اما باز هم من نفهمیدم و در بی راه قدم گذاشتم. احمدعلی به صورت غیرمجاز در ایران زندگی می کرد، مدتی بعد هم از مهمانسرا اخراج شد. با آن دلیل اخراج او را نمی دانستم مادرم را تهدید کردم اگر با ازدواج ما مخالفت کند رسوایی به بار می آورم و...

خلاصه مادرم با چشمانی اشکبار رضایت داد و من در حالی که از شدت خوشحالی در پوست خودم نمی گنجدیم به عقد موقت احمدعلی درآمدم چرا که او هیچ گونه مدرک شناسایی یا اقامت ایرانی نداشت و نمی توانست مرا به صورت رسمی عقد کند. در این شرایط منزی را به نام من اجاره کردم تا زندگی مان را شروع کنیم اما همه شادمانی و خوشحالی های من دو ماه بیشتر طول نکشید چرا که نه تنها همسرم بیکار بود و نمی توانست اجاره منزل را بپردازد بلکه متوجه شدم او به مواد مخدر نیز اعتیاد دار! او هر از گاهی سرگرد می رفت تا شاید کاری پیدا کند ولی به خاطر اعتیادش بیشتر از یک یا دو روز در هر کاری دوام نمی آورد و کارفرما اخراجش می کرد. تازه فهمیدم او به خاطر اعتیاد از مهمانسرا اخراج شده بود دیگر کسی به او اعتماد نمی کرد. در حالی که صاحب دخترانی دوقلو شده بودم، به سختی روزگار می گذراندم به همین دلیل مجبور شدم در یکی از هتل ها هسته مرکز ی شهر کاری برای خودم دست و پا کنم. در این وضعیت احمدعلی اعتراض های مرا با کتک پاسخ می داد اما من نمی توانستم چیزی به مادرم بگویم چرا که خودم باید تاوان این عشق بچه گانه را می دادم. وقتی اشک ها و التماس های مادرم را به خاطر می آوردم بیشتر زجر می کشیدم اما با همین درآمد اندک مخارج زندگی را می پرداختم تا این که حدود شش ماه قبل همسرم به

طور ناگهانی خانه را ترک کرد و مرا با دو فرزند تنها گذاشت. هنگامی که در جست وجوی همسرم برآمدم تازه فهمیدم که او با یکی از زنان هم وشلش آشنا شده و به طور پنهانی با یکدیگر ازدواج کرده اند و به افغانستان بازگشته است. اکنون بنا بر دو دختر خردسالم حیران و سرگردان به دنبال طلاق غیابی هستم تا شاید برای فرزندام شناسنامه بگیرم اما ای کاش...

گزارش خراسان حاکی است، به دستور سرهنگ سیدعباس شریفی (رئیس کلانتری امام رضا (ع)) بررسی های تخصصی قضایی این پرونده به مشاوران زبده دایره مددکاری اجتماعی سپرده شد. ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی